

معنا شناسی اسلوب کنایه در نهج البلاغه (خطبه‌های 1 تا 5)

¹ دکتر حمید رضا مشایخی

² فاطمه خرمیان

چکیده

شیوه غیر مستقیم کلام، موجب جذابیت و زیبایی آن و معطوف شدن خواننده به متن می‌گردد و خواننده پس از تلاش فکری به معنای پوشیده آن دست می‌یابد. همین درک لذت پس از رنج دریافت آن بسیاری از سخن‌سرایان را به پرهیز از صراحت‌گویی و بهره‌گیری از شگردهای شاعرانه و ادیبانه چون کنایه رهنمون کرده است تا بر تأثیر سخن در خواننده بیافزایند، زیرا ارزش زیباشناختی کنایه به دست‌یابی معنا پس از تأمل بسیار بر می‌گردد. نهج البلاغه به دلیل برخورداری از شگردهای بیانی و کلامی از جمله کنایه دارای جایگاه ممتازی است و جلوه‌های آن زیبای ظاهری و معنوی این کتاب ارزشمند را دو چندان نموده و شگردهای بدیع و خارق‌العاده، آن را از کلام بشری فراتر برده است. از این رو، مقاله حاضر در پی بررسی کنایه در پنج خطبه نخست و بار معنایی آن با توجه به بافت متن می‌باشد. نتایج بررسی نشان می‌دهد بهره‌گیری از کنایات گوناگون، موجب بیان مناسب غرض اصلی امام (ع) با کمک واسطه‌ها گردیده است. آن حضرت مقصود خویش را با زبان کنایی در قالب سرزنش بیان نموده به گونه‌ای که مخاطب در برخی کنایات به دلیل اندک بودن وسایط به سهولت به مقصود دست می‌یابد. کنایه با هنرمندی مناسب ارایه و باعث آفرینش فضای ادبی متناسب با ساختار کلی کلام گردیده است.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، بلاغت، کنایه، واسطه.

1. استادیار دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران. ایمیل: mashayekhih@umz.ac.ir.

2. کارشناس ارشد دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول). ایمیل: saman_sozankhoramian@yahoo.com.

مقدمه

آنچه کلام هنری را زیبا و جذاب می‌کند، شیوه غیرمستقیم در بیان است؛ از این رو بسیاری از گویندگان و نویسندگان به جای استفاده از بیان صریح بسیاری از مضامین که گوش، از شنیدن آنها اکراه دارد و ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد، دوری می‌کنند و به ترفندی شاعرانه روی می‌آورند تا تأثیر سخن را دوچندان کنند. (میرزانی، 1378: 868)

و در این میان کنایه که [بعد از تشبیه، مجاز و استعاره]، چهارمین ترفند شاعرانه و شیوه بازنمود اندیشه، در قلمرو بیان است، برای فرو نهادن آشکاری سخن است، زیرا سخنور به جای آن که اندیشه خویش را آشکارا و یکباره، در سخن بگنجانند و به روشنی باز نمایند، آن را در قالب کنایه می‌پیچد و به شیوه پوشیده و وابسته در سخن می‌آورد. ارزش زیباشناختی کنایه در آن است که مخاطب، باید با درنگ و تلاشی ذهنی سرانجام، به معنای پوشیده در کنایه راه برد و راز آن را بگشاید. از این روی گفته‌اند که کنایه رساتر از آشکاری سخن است.

رسایی کنایه از آن است که سخنور به یاری کنایه، چنان شیوه هنری در بیان، خواننده یا شنونده را ناگزیر می‌گرداند که دل به سخن بسپارد. ژرفکاو و تلاش مخاطب برای گشودن راز کنایه او را به ناچار با سخن در می‌آمیزد؛ به این شیوه، پیام فرهنگی و هنری سخنور در ذهن خواننده یا شنونده او استوارتر جای می‌گیرد. (کزازی، 1386: 156)

نهج البلاغه که مجموعه‌ای مدون و مستند از کلام امیر بیان علی (ع) است، بهترین نمونه برای بررسی این مسائل به شمار می‌رود؛ این کتاب، پرتوی از جمال و جلال مظهر همه اسما و صفات الهی علی (ع) و صورت آن، جلوه‌ای از رویکرد ادیبانه آن حضرت می‌باشد که در اوج فصاحت و بلاغت به فعلیت درآمده است. همین جلوه‌های بلاغت الهی که در این کتاب ارزشمند به شکلی متناسب و زیبا و مواج می‌درخشند، فصاحت و بلاغت را؛ به ویژه توجه به کنایات زیبایی را که در آن وجود دارد، در اوج به نمایش می‌گذارد.

بنابراین از موضوعاتی که در نهج البلاغه می‌توان مورد بررسی قرار داد توجه به نکات بلاغی کلام امیرمؤمنان علی (ع) در حوزه کنایه است؛ این منبع فصاحت و بلاغت، با توجه به چگونگی در نظر گرفتن ساختار عبارت و نوع ترکیب آن، به بیان مفهوم واقعی کلام آن امام همام می‌پردازد.

از این‌رو، نگارندگان در صدد برآمده‌اند که به این جلوهٔ زیبایی ادبی و بلاغی این کتاب ارزشمند پردازند؛ شیوه‌ای بدیع و زیبا در کلام، که خود نشانهٔ ذوق ادبی و قوهٔ تخیل گوینده است و پیچیده‌سازی روند ادراک و تخیل مخاطب را به چالش می‌افکند تا پس از کنار زدن صورت ظاهری عبارت، غرض اصلی گوینده را دریابد.

مقاله حاضر بر آن است که به این سؤال مهم پاسخ دهد که در پنج خطبهٔ اول نهج البلاغه از کدام نوع از انواع کنایات استفاده شده و هر کنایه دربردارندهٔ چه بار معنایی است. روش به کار رفته در این مقاله، شیوهٔ توصیفی - تحلیلی است که طی آن خطبه‌های مذکور، که انتخاب آن از نهج البلاغه به شکل گزینش تصادفی صورت گرفته - بررسی گشته و یافته‌های فراهم آمده، با توجه به قلت و یا کثرت واسطه و به تبع آن بار معنایی مختلفی که پذیرفته، دسته بندی شده است.

1- کنایه

کنایه در لغت، مصدر "کنیت" یا مصدر "کنوت" و به معنی پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح لفظی است که از آن، لازم معنایش اراده شده و ارادهٔ معنای اصلی نیز همراه ارادهٔ معنای لازم آن جایز است؛ مانند لفظ "طویل النجاد" که از آن، بلندی قامت اراده می‌شود و ارادهٔ معنای حقیقی آن، یعنی بلندی شمشیر نیز جایز است. (تفتازانی، 1383: 257)

در کنایه معنای ظاهری مورد نظر نیست و قرینه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجهٔ معنای باطنی کند نیز وجود ندارد. (محمدی، 1387: 111) در حقیقت کنایه همانند معما یا چیستان است که قوهٔ ادراک و تخیل مخاطب را به چالش می‌افکند تا پس از کنار زدن صورت ظاهری عبارت، غرض اصلی گوینده را دریابد.

ساختار کنایه بر «بایستگی» یا التزام استوار شده است، یعنی رابطهٔ بین لازم و ملزوم؛ چنانچه گوینده "بایسته" (لازم) چیزی را نام ببرد و از آن لازم، خود آن چیز را بخواهد، کنایه‌ای به کار گرفته است. (داد، 1383: 397)

1-1: انواع کنایه

زبان عربی، ساختار دستوری ویژه و منحصر به فرد دارد. کلماتی که از یک واژه مشتق می‌شوند، بار معنایی خاص دارند که با قرار گرفتن در قالب و ساختاری جدید، دلالت بر معنایی

می‌کنند که بر اغراضی خاص به کار می‌رود. (سجادی و فراهانی، 1391: 77) چنانکه در کنایه شاهد آن هستیم.

کنایه بر حسب معنایی که به آن اشاره می‌کند به سه دسته کلی تقسیم می‌شود: کنایه از موصوف، صفت و نسبت. (هاشمی، 1376: 347) همچنین هر یک از این انواع، به اعتبار نحوه بیان و چگونگی القای معنای مورد نظر (مکنی عنه) و نیز به خاطر اندک بودن یا فراوانی واسطه‌ها، در تقسیم‌بندی دیگری قرار می‌گیرند و به انواع دیگری چون تعریض، تلویح، رمز و ایما تقسیم می‌شود: (سجادی و فراهانی، همان: 75)

1-1-1: تعریض: تعریض برای گوشه زدن و آگاه کردن مخاطب است؛ در واقع نوعی کنایه است که بیشتر برای نکوهش و یا طنز به کار می‌رود. (تفتازانی، 1387: 646) به عبارت دیگر تعریض به جمله‌ای خبری گفته می‌شود که معنای مقصود (کنایی) آن سخره کردن، طنز، سرزنش، آگاهی و یا هشدار به کسی باشد و از این رو مخاطب را می‌رنجاند. (صادقی، 1387: 117) مثل این که به شخص مردم آزار گفته شود: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» که این جمله تعریضی است در نفی صفت اسلام از آزاردهنده. (هاشمی، همان: 350)

2-1-1: تلویح: در تلویح معنای دور اراده می‌شود، چراکه واسطه‌ها زیاد است، بی آن که تعریضی وجود داشته باشد. در این نوع از کنایه، به خاطر کثرت میانجی‌ها به دشواری و با درنگ و ژرفکاوای در کنایه، می‌توان به معنای هنری آن رسید. (داد، همان: 143) به عنوان مثال کثیرالرماد که در کنایه از مهمان‌نوازی استفاده می‌شود چند واسطه دارد که واسطه‌های بین کثیرالرماد و مهمان‌نوازی عبارتند از: زیاد سوزاندن چوب و هیمه - زیادی غذاهای پخته - کثرت خورندگان و فراوانی مهمانان. (عرفان، 1389: 428 / 3)

3-1-1: رمز: حالتی پنهان و رمزآلود دارد، زیرا وسایط میان لازم و ملزوم اندک است اما معنای کنایی به سادگی فهمیده نمی‌شود. (تفتازانی، همان: 647) این نوع از کنایه‌ها، بیشتر از زبان مردم گرفته شده است. مانند «عریض القفا» که بر معنای کنایه‌ای «کودن» دلالت دارد. (محمدی، همان: 114) بین این کنایه و بین صفت احمق بودن، هیچ واسطه‌ای نیست، لکن پی‌بردن به لزوم «عریض القفا» با حماقت دشواری دارد.

1-1-4: ایما: در لغت به معنای اشاره کردن است، اما در اصطلاح کنایه‌ای است که وسایط در آن، اندک است و همین کمی واسطه‌ها موجب شده که فهم کنایه آسان‌تر و ربط بین لازم و ملزوم به راحتی دریافته شود. (تفتازانی، همان: 647) مانند این سخن شاعر:

أوما رأيت المجد ألقى رحله في آل طلحة ثم لم يتحول

رحل افکندن مجد و این که مجد، آن جا بار انداخته و از آن جا به جایی دیگر، انتقال پیدا نکرده است، کنایه از ملازمت مجد و بزرگواری با آن دودمان است. (عرفان، همان: 430)

بنابراین و با توجه به مطالب فوق، به لحاظ مکنی‌عنه می‌توان کنایه را به سه نوع تقسیم کرد: کنایه از موصوف، کنایه از صفت، کنایه از نسبت.

1-2: کنایه از موصوف

هرگاه ما کنایه بیاوریم و مطلوب از آن کنایه ذات، چیز و یا شخص باشد، کنایه از موصوف نامیده می‌شود. (همان: 410) در این نوع از کنایه، صفتی را همواره، با کنایه، به موصوفی مخصوص می‌کنند؛ به گونه‌ای که از آن صفت، همیشه آن موصوف را اراده می‌کنند. (داد، همان: 399) البته کنایه از موصوف به دو گونه است: 1- کنایه‌ای که یک معنا باشد، 2- قسمی از کنایه که مجموعه چند معنا باشد؛ به این سان که یک صفت به صفت‌های دیگر ضمیمه می‌گردد تا مجموعه آن صفات، ویژه یک موصوف شود، و به وسیله ذکر آن صفات، آن موصوف به دست آید. مثل این که در کنایه از انسان می‌گوییم: زنده راست قامت پهن ناخن. (تفتازانی، 1383: 258)

بر این اساس، بسیاری از واژگان نهج البلاغه در نهایت دقت و ظرافت انتخاب شده‌اند و با چینی بی‌ظنیر در کنار هم قرار گرفته‌اند. به گونه‌ای که، در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه، آن حضرت با برگزیدن صفت‌هایی که بار معنایی ویژه دارند، به موصوفی خاص اشاره می‌کنند، گاهی برخی از صفت‌ها چنان ظریف و هنرمندانه انتخاب شده‌اند که صاحب نظران در بیان موصوف خاص آن به شگفتی دچار گشته‌اند. در ادامه به نمونه‌هایی از کنایه از موصوف در خطبه‌های نهج البلاغه اشاره می‌شود:

- آری ترائی نهباً (خطبه 3): بنابر قولی منظور از تراث، آن چیزی است که پیامبر خدا برای دخترش به میراث گذاشت، مثل فدک؛ هر چند فدک از آن حضرت زهرا بود ولی صدق می‌کند

که از آن امام (ع) نیز باشد، زیرا اموال زوجه در حکم اموال زوج است. کلمه نهب اشاره است به آنچه که خلفای سه‌گانه نسبت به فدک انجام دادند. (ابن میثم، 1981: 1/256)

اما قول دیگر این است که مقصود منصب خلافت است و لفظ ارث بر خلافت نیز صادق است. چنان که در گفته حق تعالی نیز به این معنا اشاره شده است، آن‌جا که از حضرت زکریا (ع) حکایت می‌کند: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» (مریم/6). منظور از یرثنی در آیه شریفه، علم و منصب نبوت است پس اطلاق میراث بر خلافت، صحیح است. (ابن میثم، همان: 256) چنان‌که نویسنده تفسیر نمونه برداشت معنایی از ارث و درک مفهوم خلافت از آن را بعید نمی‌داند. (مکارم شیرازی، 1382: 13/3)

اما ابن ابی الحدید آن را منحصرأ کنایه‌ای می‌داند که به غضب خلافت خلفای سه‌گانه از امام (ع) اشاره می‌کند، به عبارت دیگر این میراث، همان خلافتی است که از سوی خدا و پیامبر در اختیار ایشان قرار گرفته و عده‌ای آن را غضب کردند. (ابن ابی الحدید، 1995: 1/77)

به نظر می‌رسد که امام (ع) با بیان کنایه به شیوه رمز سعی کرده است که مقصود خویش را از موصوف مورد نظر، برای کسانی که به دنبال درک حقائق و واقعیت‌ها هستند، روشن سازد، بنابراین میراث غارت شده در زمره ملزوماتی است که لازم خود را رمزگونه معرفی می‌کند.

- فصیرها فی حوزه خشناء ... (خطبه 3): امام (ع) با این جمله عمر (رض) را به مخاطب می‌شناساند و طبیعت و اخلاق وی را بیان می‌کند. «سپس آن را به راهی درآورد ناهموار...» (شهیدی، 1389: 11) یعنی خلافت به دست مردی افتاد که مجموعه‌ای از خشونت و سخت‌گیری، اشتباه و پوزش‌طلبی بود. از این رو امام (ع) با بیان سخن به شکل کنایه، به عمر و اخلاق خشن او و سخت‌گیری‌های بی‌حدش اشاره می‌کند. (ابن میثم، همان: 259) از آن‌جا که روند ادراک موصوف آن، وجه‌ای پنهان و رمزآلود دارد و کشف مناسبت بین عبارت فوق با مقصود اصلی امام (ع)، نیازمند ظرافتی خاص است، بنابراین کنایه آورده شده از نوع کنایات رمز می‌باشد.

- مجتنی الثمرة لغير وقت ایناعها كزارع بغير أرضه (خطبه 5): امام (ع) "مجتنی الثمرة" را کنایه از شخص طالب حکومت آورده است و کار او را تشبیه می‌کند به اقدام به گرفتن حکومت در غیر وقت آن که مانند چیدن میوه نارس و کاشتن آن در زمین دیگران است. زیرا تنها خطاهای آشکار دوران عثمان (رض) بود که نیاز قطعی مردم را به زمامداری امیر المؤمنین (ع) آشکار ساخت.

گسترش رفتار و اندیشه گذشتگان در فضای اجتماع درباره حکومت همان زمین دیگری بود که دانه‌های حکومت علی (ع) نمی‌توانست در آن پاشیده و نمو کند. (جعفری، 1357: 124/3) وجه پنهان و پوشیدگی مقصود امام (ع)، این کنایه را در ردیف کنایات رمز قرار می‌دهد.

2-2: کنایه از صفت

در این نوع از کنایه، مکتبی به وصفی است که از آن وصفی دیگر اراده می‌شود. در کنایه، غرض اصلی گوینده به گونه‌ای پوشیده و پنهان می‌شود و هنر گوینده در این است که به نحوی زیبا هدف غایی خود را در کلام بگنجانند و تنها نشانه‌هایی برای مخاطب در کلام خویش برجای گذارد، تا وی با درک لطایف و دقایق این صنعت ادبی به مقصود نهایی گوینده پی ببرد. (سجادی و فراهانی، همان: 86)

امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه که بعد از قرآن بالاترین کتاب از نظر زیبایی ظاهری و باطنی است، بسیاری از صنایع ادبی را گنجانده است و در مواردی متعدد با استفاده از کنایات زیبا و دل‌نشین، تأثیر به‌سزایی در دل و جان خوانندگان گذاشته است. در زیر به نمونه‌هایی از کنایه از صفت اشاره می‌شود:

- بهم أقام إحناء ظهره (خطبه 2): این جمله را امام در اهمیت نقش اهل بیت (ع) و بیان ویژگی‌های ایشان ایراد نمود که در آن (إحناء ظهر) کنایه از ضعف شدید است که به نظر ابن ابی‌الحدید، ضمیر (ه) به دین برمی‌گردد؛ بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: خدا به واسطه عترت پیامبر (ص) انحرافاتی را که از جانب مشرکان بر دین وارد می‌شد برطرف نمود. (ابن ابی‌الحدید، همان: 119) اما ابن میثم آن را کنایه از ضعف پیامبر در آغاز اسلام می‌داند، به این جهت سزاوار این بوده است که خدا امامان (ع) را برای پشتیبانی دین مقرر داشته و آنان را برای یاری دین و دفاع از آن و از بین بردن ضعف دین تقویت فرماید. (ابن میثم، همان: 24)

به نظر می‌رسد رأی ابن ابی‌الحدید در این زمینه صحیح‌تر باشد زیرا آنچه مسلم است این است که مقصود از عترت، امامان معصوم (ع) است که بعد از پیامبر (ص) حراست از دین الهی به عهده آن‌ها گذاشته شد. بنابراین منظور از انحناء ظهر نمی‌تواند ضعف و کژی‌های ابتدای رسالت پیامبر (ص) باشد بلکه مقصود بدعت‌ها و ناراستی‌هایی است که بعد از پیامبر (ص)، دین الهی به آن دچار شده است. از آن جا که برای رسیدن به مقصود اصلی امام (ع)، به واسطه‌هایی متعدد نیاز نیست

تا به درک مقصود نایل شده، لذا این کنایه در گروه کنایات رمز قرار می‌گیرد، که از این نظر تفاوتی با جمله «صیرها فی حوزه خشناء» ندارد.

- اذهب إرتعاد فرائضه (خطبة 2): امام علی (ع) برای بیان مقصود و هدف خویش از واژگان و عباراتی استفاده می‌کند که با نهایت دقت و استحکام انتخاب شده‌اند، همان‌گونه که در این فقره از خطبه شاهد آن هستیم، ایشان با ذکر کلمه ارتعاد - که لرزشی است که بر اثر ترس ایجاد می‌شود (معلوف، 1384: 268) - و افزودن آن به فریصه به زیبایی به بیان مقصود خویش نزد مخاطب می‌پردازد. بنابراین این جمله با کنایه بیان گر شدت ترس می‌باشد، معنای سخن امام (ع) این است که خدا به وسیله آل پیامبر (ص) خوف و ترس را از پیامبر (ص) دور ساخت و ترسی را که ممکن است از ناحیه مشرکان بر حوزه دین وارد شود برطرف نمود، این عبارت کنایه از شیء به بعضی لوازم آن می‌باشد، یعنی با ذکر لازم یک چیز، ملزوم آن را طلب کرده است، زیرا لرزش فرائض از لوازم شدت ترس است. (ابن میثم، همان: 119) این که پیامبر (ص) از وجود افراد کارشکن کافر و منافق دچار ترس و نگرانی می‌شده، چیزی است که در قرآن در آیه ابلاغ نیز به آن اشاره شده است. در آیه مذکور گویی پیامبر (ص) از واقعه ای خاص احساس اضطراب و نگرانی می‌کرد که خداوند با عبارت (وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ ...) (مائده / 67) ایشان را دلداری می‌دهد و حمایت خویش را از پیامبر (ص) و دین او اعلام می‌کند تا به این وسیله ترس و اضطراب را از آن حضرت دور سازد. (مکارم شیرازی، همان: 3) این کنایه در گروه کنایات ایما قرار می‌گیرد، زیرا میان لفظ و بارمعنایی آن با توجه به وضعیت پیامبر (ص) و دین اسلام در آغاز رسالت هماهنگی وجود دارد.

- طویت عنها کشحا (خطبة 3): به نظر ابن ابی الحدید، امام (ع) در این سخن خویش به غیر معنای ظاهری توجه داشته است؛ برحسب ظاهر کسی که خود را در معرض گرسنگی ببیند و به خاطر آن و با شکم خالی به پهلوی خود بپیچد، نشانگر آن است که با وجود آن که به غذا تمایل دارد ولی از آن نمی‌خورد. (ابن ابی الحدید، همان: 76) از این روی این جمله کنایه از رویگردانی از خلافت می‌باشد، زیرا خلافت حق حضرت (ع) بود اما در غضب آن صبر پیشه نمود و برای صلاح دین و مصالح مسلمین از آن اعراض نمود. از آن جا که رسیدن به مقصود مورد نظر امام (ع) از این عبارت و دور شدن از معنای ظاهری نیازمند واسطه است، به این سبب این کنایه از نوع تلویح به شمار می‌رود.

- فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً (خطبه 3): این فراز از سخن امام (ع) به سکوت تلخ ایشان در برابر ماجرای غصب خلافت اشاره دارد. منظور از صبر و سکوت، ترک قیام است. علی (ع) از این سکوت به تلخی یاد می‌کند و آن را جانکاه و مرارت‌بار می‌خواند (مطهری، 1391: 177)، چنان‌که در خطبه 26 هم به این مسئله اشاره می‌کند: "و أغضیت علی القذی و شربت عل الشجی" (خطبه 26) «چشم پر از خار و خاشاک را فرو بستم و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود، جام حوادث را نوشیدم.» (دشتی، 1386: 51)

واو در هر دو جمله برای بیان حال و هردو جمله کنایه از شدت غم و اندوهی است که امام (ع) از ممنوعیت و ربودن حقش در دل داشت و خود را در امر خلافت سزاوارتر می‌دانست و معتقد بود که با بود این امر به دست دیگران انحراف به وجود می‌آید. (ابن میثم، همان: 256)

به عبارت دیگر، امام (ع) بر این قضیه (ترک خلافت) صبر پیشه می‌کند اما همچنان این صبر را ناگوار می‌داند گویی در چشم ایشان خس و خاشاک فرو می‌رود و در مجرای گلوی ایشان گیر می‌کند و ایشان بر هر دو صبر می‌کند. (جعفری، همان: 293) بنابراین امام از این صبر، که صبر بر کاری سخت است، بسیار دچار رنج و اندوه می‌شود. (شریفی، 1384: 88/1)

با توجه به دو تعبیر مهمی که امام (ع) به کار برد، یعنی ورود "القذی فی العین و الشجی فی الحلق" و برداشت معنای غم و اندوه و در نهایت صبر بر مسأله و هماهنگی بار معنایی میان لفظ و معنای مقصود می‌توان این کنایه را در زمره کنایات ایما قرار داد، زیرا بدون تعریض و و با واسطه‌های قلیل، لزوم معنی در آن واضح می‌نماید.

- ناکسه دون أبصارهم (خطبه 1): "امام نکس" "أبصار را کنایه برای کمال خشیت ملائک از خداوند تعالی آورده است، و این سخن به تنهایی کنایه از خضوع و فروتنی است که با توجه به سیاق کلام امام (ع) و این که فرشتگان به ناتوان بودن چشم عقلشان از درک ماورای کمالاتشان که مقدر است اعتراف دارند و چشم خرد خود را از این که انوار خدا و عظمت او را در آفرینش مخلوقات بدیع‌تر از خودشان ادراک کنند، ناتوان می‌بینند. (ابن میثم، همان: 166) بنابراین امام در این بخش از خطبه خویش "نکس أبصار" را کنایه آورد تا اوج ترس و خشیت فرشتگان را از خداوند بلند مرتبه به تصویر بکشد. این جمله در گروه کنایات ایما قرار می‌گیرد، زیرا معمولاً

کسانی در برابر عرش کبریایی دیده به زیر می‌افکنند که به اوج ترس و خشیت از عظمت خدا رسیده باشند.

- متأفعون تحته بأجنحتهم (خطبه 1): این جمله در ادامه جمله ناکسه دونه اَبصارهم و در بیان ویژگی دیگری از فرشتگان آمده است. البته چون بال برای پرندگان و انسان عبارت از محل قدرت و قوت و هیبت است، می‌توان آن را برای فرشتگان استعاره آورد و در این صورت عبارت از کمال قدرت و قوتشان است که در حوزه قدرت و عظمت خدا پرواز می‌کنند و به واسطه آن‌ها کمال مخلوقات پایین‌تر تأمین می‌شود. اما قول به کنایه ابن‌هیثم نیز خالی از صحت نیست، به این ترتیب که بال‌های فرشتگان به کثرت و قلت توصیف شود تا کنایه‌ای از تفاوت نزدیکی آنان به خدا باشد و این که کمال بعضی از بعضی دیگر بیش‌تر است. به عبارت دیگر لفظ أجنحة برای فرشتگان کنایه آورده شده که لازمه‌اش آن است که آن‌ها را به فرشتگان تشبیه کرده باشند. از سویی دیگر بال فرشتگان که عبارت از کمال ارزش و علویشان است در رسیدن به راز و رمز مخلوقات، ناتوان و از پرواز به سوی جلال و عظمت خدا درمانده است و مانند این است که بال‌هایشان بسته باشد. (ابن میثم، همان: 166) در نتیجه، این بخش از خطبه نیز همانند قسمت قبلی، کمال خضوع و تحت‌امر بودنشان و ناتوانی در نگرستن به عرش الهی توسط آن‌ها را نشان می‌دهد تا بیان کند که این فرشتگان هستند که بال به خود پیچیده و تحت امر الهی هستند.

این کنایه، از آن جهت که مقصود نهایی گوینده را به راحتی برای مخاطب حاصل نساخته است و درک آن به واسطه‌های فراوان نیاز دارد، در زمره کنایات تلویح قرار می‌گیرد.

- و مال الآخر لصره مع هن و هن (خطبه 3): عبارت «هن و هن» کنایه از نهایت زشتی و بی‌شرمی است. مکنی عنه در این کنایه، صفت است. "هن" در اصل از هنو است و وقتی گفته می‌شود «فی فلان هنات» یعنی در فلانی، خصلت‌هایی زشت است. (معطوف، 1384: 875) عبد الرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان (رض)، که حق و تو در شورای انتخاب خلیفه بعد از عمر (رض) را داشت، به دستور عمر (رض) که گفت در صورت اختلاف در شورا، ملاک رأی داماد عثمان (رض) است، رأی را به نفع عثمان (رض) تمام کرد. (امینی، 1389: 97/3)

این که امام (ع) می‌فرماید "مع هن و هن"، مقصود این است که گرایش عبدالرحمن بن عوف داماد عثمان (رض) به وی، دامادی صرف نبود بلکه دلایل (شروانه) دیگری نیز داشت. یک دلیل

می‌تواند علاقه‌مندی نام برده به امر خلافت باشد، زیرا انتظار داشت خلافت بعد از عثمان (رض) به وی برسد، (ابن میثم، همان: 262) از این روی اصرار داشت تا خلافت به عثمان (رض) برسد تا از ورای آن، او هم به نوایی دست یابد. ابن ابی الحدید نیز معتقد است که این عبارت به شکل کنایه آمده و در بیان آن تصریح نشده است اما مسلم آن است که، این عبارت را بیشتر در معنای شر و زشتی استفاده می‌کنند. (ابن ابی الحدید، همان: 91) همانطور که روشن است در این کنایه رگه‌هایی از طعن و تحقیر و استهزا دیده می‌شود که این سبب می‌گردد تا در گروه کنایات تعریض قرار گیرد.

- فمنی الناس لعمر الله بخبط و شمّاس و تلون و إعتراض (خطبه 3): این سخن امام (ع) اشاره‌ای است به مبتلا شدن مردم به دست مردی که در اعمال و حرکاتش مردد و دودل بود و "خبط" را به عنوان کنایه‌ای از امور یاد شده و "شمّاس" را کنایه‌ای از طبع خشن عمر (رض) در خطبه بیان می‌کند. (ابن میثم، همان: 260) لغت "خبط" از «خبط البعیر برجله» گرفته شده است، یعنی شتر از مسیر اصلی‌اش خارج شد و "شمّاس" مصدر فعل «شمّس» است و "شمّس الفرس" یعنی اسب بی قراری و سرکشی کرد و به کسی اجازه سوار شدن و زین بستن نداد. (معطوف، همان: 411) بنابراین، دو کلمه مذکور، کنایه از بدخلقی آمده است.

البته با این که در هر یک از کلمات کنایه آورده شده است، مکنی عنه، صفت محسوب می‌گردد، ولی چون امام (ع) هریک را، در بیان از طبع خشن عمر (رض) آورده است، بنابراین می‌توان این فقره از خطبه آن حضرت را در شمار کنایه از نسبت نیز قرار داد. در دو کلمه اول، طبع خشن عمر (رض) را یادآور می‌شود و تلون و اعتراض را در کنایه از این می‌آورد که عمر از نظر اخلاقی، حالاتی گوناگونی داشت و مستقیم نبود. (ابن میثم، همان: 225) ابن ابی الحدید هم با توجه به معنای لغوی عباراتی که حضرت در معرفی عمر به کار برد: "خبط": حرکت غیر مستقیم، "شمّاس": نفار و رمیدن، "تلون": تبدل و تغییر، و "اعتراض": حرکت روی خط غیر مستقیم، بر صعوبت و خشونت در رفتار و درشتی کلام عمر (رض) حمل می‌نماید. (ابن ابی الحدید، همان: 76) از آن‌جا که امام (ع) با ذکر این کلمات، رفتار و عملکرد خلیفه دوم را مورد نکوهش قرار می‌دهد، می‌توان این کنایه را از نوع تعریض به شمار آورد.

به عبارت دیگر، امام (ع) با کنایه تعریض گونه خویش، این صفات نکوهیده را به خلیفه دوم

نسبت می‌دهد.

- رُبَط جنان لم يفارقه الخفقان (خطبة 4): «خفقان»، هیجان و تپش دائمی (نه زود گذر و بی اساس) است که دل را برای ارتباط با خدا شایسته نموده است، یعنی اگر ارتباطی میان آن دل و خدا نبود، هیجان و بی‌قراری و تپش در آن دل دوام پیدا نمی‌کرد. (جعفری، همان: 14) پس خفقان نیایشی برای دل‌های خائف و ترسناک است، آنان که همیشه از خشیت خدا هراسناک و به دوری از عذاب او امیدوار هستند، دارای اطمینان، آرامش و ثبات قدم می‌باشند. ارتباط این کلام امام (ع) که مفهوم ستایش در آن نهفته است با جمله پیش از آن (وقر سمع لم یفقه الواعیة و...) که معنای نکوهش داشت این است که، تویخ‌شدگان راه صاحبان فضیلت را بروند و صفات آن‌ها را داشته باشند. این رویه بزرگ‌ترین روش و زیباترین نتیجه‌گیری برای همگون ساختن مردم اهل فضیلت است. (ابن میثم، همان: 261-262) از این رو خفقان، کنایه از ترس است، زیرا از لوازم ترس، لرزش قلب است در کنایه مذکور گرچه واسطه اندک است اما لزوم آن آشکار نیست، چون لرزش قلب همیشه نشانه ترس به شمار نمی‌رود به این سبب از نوع رمز است.

- هیهات! بعد اللتیا و آتی (خطبة 5): اصل این جمله، اشاره به ضرب‌المثلی است که در تفسیر آن گفته می‌شود که شخص هرگونه حادثه و فراز و نشیب مربوط به زندگی خود را دیده و تجربه‌هایی را که اندوخته باشد، منظور نماید. می‌گویند اصل داستان چنین است که مردی نخست، زنی کوچک گرفت و در آن ازدواج در کشاکش‌ها فرو رفت و او را طلاق داد، بار دیگر زن بزرگی را گرفت باز به همان بدبختی‌ها مبتلا شد و او را هم طلاق داد. وقتی که به او گفتند: چرا زن نمی‌گیری؟ در پاسخ گفت: «هیاهات! بعد اللتیا و آتی». (جعفری، همان: 128-129) امام علی (ع) در این عبارت دو کلمه «اللتیا و آتی» را در کنایه از سختی‌ها و مصیبت‌های بزرگ و کوچک آورده است. (ابن میثم، همان: 279) وجود طعن و تحقیر به خاطر طرز تفکر دیگران در مورد علت کناره‌گیری مولی از خلافت به گونه‌ای رمزآلود، این کنایه را در ردیف کنایات رمز قرار داده است.

2-3: کنایه از نسبت

سومین قسم از کنایه، کنایه‌ای است که مطلوب از آن اثبات چیزی برای چیزی یا نفی چیزی از آن است. (جرجانی، 2007: 140) در این نوع از کنایه، گوینده صفتی را به یکی از وابسته‌های مکنی عنه نسبت می‌دهد و یا از او نفی می‌کند، اما خود مکنی عنه را اراده می‌نماید؛ در حقیقت گوینده با این عمل خود، ذهن مخاطب را درگیر می‌سازد و روند دریافت معنای مورد نظر را پیچیده‌تر

می‌سازد. (سجادی و فراهانی، همان: 91) برای روشن شدن مقصود باید بگوییم، گاهی به‌طور صریح، صفاتی را به کسی نسبت می‌دهیم مثلاً می‌گوییم علی شجاع و عالم است و گاهی این صفات را به چیزی نسبت می‌دهیم لکن مطلوب ما از آن کنایه، اثبات نسبت برای چیزی دیگر است، برای مثال می‌گوییم شجاعت و علم در خانه‌ی علی است و مقصود ما اثبات این صفات برای علی است. (عرفان، همان: 420)

در نهج البلاغه و در مواردی متعدد شاهد آن هستیم که امیر مؤمنان، صفات و یا خصوصیات را به کنایه به خویش و یا دیگران نسبت می‌دهند و به این ترتیب، تأثیری شگرف بر دل و جان مخاطب می‌گذارند، از جمله:

- ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر (خطبه 3): در آغاز این خطبه، امام (ع) پس از بیان غضب خلافت از ایشان، به مقایسه خود و خلیفه اول می‌پردازد؛ و اشاره می‌کند که عظمت و بزرگی منزلت ایشان برای کسی از مسلمانان پوشیده نیست، چونان محور آسیاب که آسیاب بر گرد آن می‌چرخد. در ادامه از علوم سرشاری که در درونش نهفته سخن می‌گوید: «سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است»؛ (دشتی، همان: 29) یعنی بزرگی منزلت، از آن ایشان است، گویی که بر فراز کوهی قرار دارد که سیل (علوم) از بلندای وجود ایشان جاری می‌شود. (ابن ابی الحدید، همان: 76) بنابراین، آن حضرت با بیان این جمله، یکی از ویژگی‌های کوه و جاهای بلند را به خود نسبت می‌دهد و با این سخن به کنایه، بزرگی مرتبه، منزلت و شرف خویش را با وجود برخورداری از علم بی‌پایان و تدبیر مطرح می‌سازد. در این جمله عبارت «ینحدر السیل عنی» ملزوم است و مقصود آن همان علو درجه و منزلت است که امام علی (ع) آن را در شأن خود دانسته و به خود نسبت داده است.

در ادامه همچنان به توصیف بزرگی شأن خود می‌پردازد: «بزرگی و منزلت من مانند کسی است که در اوج آسمان قرار گرفته و هیچ پرنده‌ای هر چند بسیار پرواز کند، به آن نمی‌رسد». (همان: 77) در واقع این جمله تصریح به بلندی منزلت ایشان است، این که هیچ پرنده‌ای به بلندی مقام او نمی‌رسد، کنایه از نهایت علو درجه علمی آن حضرت است، زیرا هر مکان مرتفعی که از آن سیل جریان یابد، لازمه‌اش این نیست که پرنده‌ای نتواند به آنجا پرواز کند. بنابراین، جمله دوم

علومی خاص را بیان می‌کند که دسترسی به آن آسان نیست. چنان که ابوتمام شاعر دربارهٔ بلندی مقام چنین سروده است:

مکارم لجت فی علو مکانها تحاول ثاراً عند بعض الکواکب
(ابن میثم، همان: 255)

چنان که ملاحظه می‌شود، امام (ع) در این دو عبارت، عظمت شأن و علو درجهٔ علمی را به خویش نسبت می‌دهد. از آن جا که هماهنگی و تناسبی که میان معنای ظاهری و کنایه‌ای آن وجود دارد روند دستیابی مخاطب را به معنای اراده شده کوتاه می‌کند، می‌توان آن را از گروه کنایات ایما به حساب آورد.

- فسدت دونها ثوباً (خطبهٔ 3): ابن ابی الحدید سذلت را معادل أرخیت می‌داند و می‌گوید که بیان سخن به این گونه، از نظر امام (ع) یعنی رهایی خلافت؛ میان خودم و خلافت حجابی انداختم و از آن دور شدم. (ابن ابی الحدید، همان: 76) در واقع، آن هنگام که خلیفهٔ اول بر منصب خلافت تکیه زد و امر خلافت در مسیری غیر از خواستهٔ پیامبر (ص) قرار گرفت، حضرت با بیان جمله‌ای به کنایه، در آغاز خطبهٔ شششنبه به دور ماندن خویش از مقام خلافت اشاره می‌کند. و با لفظ حجاب در این معنا مبالغه نموده و برای حجاب، لفظ ثوب را به عنوان تشبیه محسوس به معقول استعاره می‌آورد. (ابن میثم، همان: 255) در حقیقت می‌خواهد بیان کند در آن هنگام که خلافت در مسیر دیگری افتاد، پرده‌ای میان خود و زمامداری آویخته و از آن روی گردانیدم. (جعفری، همان: 2/293) در این عبارت هم، کنایه از نوع ایما وجود دارد، چون با جملاتی که امام (ع) بعد از این عبارت می‌آورد، مقصود خویش را به روشنی می‌رساند.

- قام ثالث القوم نافجاً حضنیه، بین نثیله و معتلفه (خطبهٔ 3): منظور از ثالث قوم، عثمان (رض) است که برای او صفت «نفع الحضنین» را که به معنای بالا آمدن دو پهلو بر اثر پرخوری است، استعاره آورده است. همچنین "نفع الحضنین" کنایه از استعدادی است که این خلیفه برای تصرف در بیت المال مسلمین داشت و تلاشی است که در این زمینه می‌کرد، چندان که او را به شتری که دو پهلویش بر اثر پرخوری بالا می‌آید، تشبیه می‌کند و با عبارت نثیله و معتلفه، به این نکته اشاره می‌کند که عثمان در میان علفزار و کثافت‌های آن، روزگار می‌گذراند و چنین زندگی، خاص چارپایان است. (ابن میثم، همان: 264) در واقع مقصود امام (ع) این است که، همهٔ هم و غم عثمان

خوردن و نشخوار کردن است. (ابن ابی الحدید، همان: 96) بنابراین جمله، کنایه از پرداختن عثمان (رض) به خوردن و نوشیدن بدون در نظر گرفتن امور مسلمین است. در این بخش از خطبه امام (ع) با تعریض و گوشه زدن و استفاده از طعن و استهزا خصوصیات عثمان (رض) را به تصویر می‌کشد.

- الیوم أنطق لكم العجماء ذات البیان (خطبه 4): امام جمله عجماء ذات البیان را کنایه از عبرت‌های آشکار و پیشامدهایی آورده است که بر افراد گناه‌کار و متمرّد از فرمان پروردگار وارد می‌شود و نیز کنایه از روشن بودن برتری فضل امام نسبت به آنها است که شایسته بود از آن وضع عبرت بگیرند و به مقتضای فرمان خداوند که آنها را به پیروی از فرمان امام (ع) وامی‌داشت عمل کنند، زیرا همه این احوال، اموری بودند که زبان نداشتند، به همین دلیل امام (ع) آنها را به گنگ تشبیه کرده و برای آنها لفظ عجماء را استعاره آورده است. بعضی گفته‌اند که این لفظ، صفت کلمه محذوف است و تقدیر سخن این است «الکلمات العجماء» و مقصود امام (ع) از آن، رموزی است که در همین خطبه بیان شده و همان کلمات را به حیوان تشبیه کرده است که در حقیقت کلمات سخن نمی‌گویند و در عین حال برای نظر کننده مفید هستند و او از آنها برترین فایده را می‌برد، پس برای عبرت گرفتن دارای بیان گردیده‌اند. (ابن میثم، همان: 274) در این عبارت، گویی امام (ع) به تعریض و گوشه زدن، از متمرّدین و گناهکاران می‌خواهد از وضع موجود عبرت گیرند و دست از نافرمانی بشویند.

نتیجه گیری

در مقاله حاضر ضمن بررسی‌ها و تحلیل‌هایی که در معناشناسی اسلوب کنایه در نهج البلاغه (5) خطبه اول) انجام گرفت، نتایج زیر به دست آمد:

شیوه غیر مستقیم کنایه موجب زیبایی کلام امیرمؤمنان علی (ع) شده است و این شیوه به شکلی تأثیر گذار روند ادراک کلام امام (ع) را به پیش می‌برد و استفاده از این کنایه‌های زیبا، غرض اصلی ایشان را بر حسب اقتضای مقام سخن به زیبایی تبیین می‌کند، به گونه‌ای که با کمک واسطه‌ها و با ژرفکاوای در کنایه، می‌توان به معنای مقصود امام (ع) دست یافت.

در بخشی دیگر، امام (ع) مقصود کنایه‌ای خویش را در قالب نکوهش، سرزنش، آگاهی و یا هشدار بیان می‌کند، تا مخاطب به شیوه غیر مستقیم به هشدار مورد نظر ایشان دست یابد و یا از سرزنش موجود در سخن، به خود آید. و گاهی مقصود کلام حضرت حالتی رمزگونه به خود می‌گیرد و مخاطب با توجه به اندک بودن وسایط و به سادگی، به معنای مقصود می‌رسد.

همچنین در این خطبه‌ها شاهد کنایاتی هستیم که در آن، با توجه به اشاراتی که امام (ع) به کار می‌گیرند و نیز با توجه به کمی واسطه می‌توان به معنای مقصود ایشان دست یافت.

حاصل سخن آن که، در نهج البلاغه (به ویژه 5 خطبه اول)، مفاهیم، ساختار، اسلوب و شیوه بیان همگی به بهترین شکل ترکیب یافته و کنایات در آن با هنرمندی تمام گزینش شده است، به طوری که، علاوه بر خلق فضای ادبی، با ساختار کلی سخن امام (ع) نیز، مناسبتی تام می‌یابد، و همین امر کلام آن حضرت را از دیگر متون متمایز می‌سازد.

- منابع و مآخذ
1. قرآن کریم.
 2. ابراهیمی، علی أوسط (1379ش)، *علوم بلاغت در نهج البلاغه*، نشریه فرهنگ، بهار و زمستان، شماره‌های: 36 - 33.
 3. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن محمد المدائنی (۱۹۹۵م)، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
 4. ابن میثم بحرانی (۱۹۸۱م)، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: دار العلم الإسلامی.
 5. امامی، محمد جعفر و آشتیانی، محمد رضا (۱۳۸۱ش)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب، چاپ سیزدهم.
 6. امینی، علامه عبدالحسین (۱۳۸۹ش)، *الغدیر*، قم: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة.
 7. تجلیل، جلیل (۱۳۹۰ش)، *جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه*، تهران: بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول.
 8. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۸۳ش)، *مختصر المعانی*، تهران: نشر دار الفکر، چاپ هشتم.
 9. _____، (۱۳۸۷ش)، *المطول (فی شرح تلخیص المفتاح التفتازانی)*، بیروت: دار الکوخ للطباعة و النشر، چاپ اول.
 10. جرجانی، عبد القاهر (۲۰۰۷م)، *دلائل الإعجاز*، تهران: دار الفکر.
 11. جعفری، محمد تقی (۱۳۵۷ش)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
 12. خاقانی، محمد (۱۳۹۰ش)، *جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه*، تهران: بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول.
 13. داد، سیما (۱۳۸۳ش)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: نشر مروارید، چاپ دوم.
 14. سجادی، ابوالفضل و سمیر فراهانی (۱۳۹۱ش)، *معنا شناسی کنایه در جزء سی ام قرآن*، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۳: ص ۷۳-۹۷.
 15. شریفی، عبد الهادی (۱۳۸۴ش)، *تهذیب شرح نهج البلاغه*، قم: دار الحدیث، چاپ اول.
 16. شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۰ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: نشر انقلاب، چاپ سوم.
 17. صادقی، محمد (۱۳۸۷ش)، *بررسی کنایه و انواع آن در نشئه المصداور*، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، پاییز و زمستان: ص ۱۳۲ - ۱۱۶.
 18. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۷ش)، *تفسیر المیزان*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۲۶.
 19. عبد الرزاق، حسن اسماعیل (۱۹۸۵م)، *لآلی التبیان (فی المعانی و البدیع و البیان)*، قاهره: مکتبه الکلیات الأزهریة، چاپ اول.

20. عرفان، حسن (۱۳۸۹ ش)، *کرانه‌ها*، قم: دفتر نشر هجرت، چاپ پنجم.
21. فیض الاسلام، سیدعلی نقی (۱۳۶۶ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: نشر فیض الاسلام.
22. قزوینی، جلال الدین محمد بن عبد الرحمن (۲۰۰۰ م)، *الإيضاح فی علوم البلاغه*، بیروت: دارالفکر العربی.
23. کزازی، جلال الدین (1373 ش)، *زیبا شناسی سخن پارسی*، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
24. محمدی، محمد حسین (1387 ش)، *بلاغت (معنی، بیان، بدیع)*، تهران: نشر زوار، چاپ اول.
25. مطهری، مرتضی (1391ش)، *سیری در نهج البلاغه*، تهران: نشر صدرا، چاپ 15.
26. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۸۲ ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ ۲۱.
27. معلوف، فوزی (۱۳۸۴ ش)، *المنجد فی اللغة*، قم: نشر دار العلم، چاپ دوم.
28. میرزانی، منصور (۱۳۷۸ش)، *فرهنگنامه کنایه*، تهران: نشر امیر کبیر، چاپ اول.
29. الهاشمی، أحمد (۱۳۷۶ش)، *جواهر البلاغه*، قم: مرکز نشر المتابع للمکتب الإعلام الإسلامی، چاپ هفتم.